**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021003**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آخوند در جاهای مختلفی در مورد حقیقت انشاء بیاناتی دارد، از جمله در بحث طلب و اراده، در این که طلب و اراده سه مرحله دارد، طلب خارجی، طلب مفهومی و طلب انشائی و در هر سه مرحله یک ارادۀ موازی او داریم. به تناسب اینجا در مورد حقیقت انشاء توضیحی داده و تعبیر ایشان این هست که این تعبیر نیازمند به یک سری توضیحاتی هست که من حالا عرض می‌کنم، عرض کردم ایشان اصل این بحث را در فوائد مطرح کردند ان شاء الله کلاس راهنما امروز این بحث فوائد را خواهیم دید. اوّلین فائدۀ، فوائد آخر تعلیقۀ بر رسائل ایشان چاپ شده، در آخر آن چاپ شده از آن چاپ‌های قبلی‌اش، چاپ فعلی‌اش را الآن یادم نیست، چاپ بعدی تعلیقۀ فرائد که خیلی چاپ پر غلطی است، ولی آن چاپ‌های قدیمی‌اش که هست آخرش اوّلین، یک سری فوائدی دارد، اوّلین فایده‌اش همین خبر انشاء است. ایشان می‌فرمایند اما السیق الانشائیة فهی علی ما حققناه فی بعض فوائدنا موجدة لمعانیها فی نفس الامر، ای قصد ثبوت معانیها و تحققها بها. اینجا البته کلمۀ قُصد در پاورقی دارد فی الاصل حُذفت قُصِد، شاید همان حذف هم بشود بهتر باشد، ایشان می‌گوید موجدة لمعانیها فی نفس الامر این تفسیر این معانیها فی نفس الامر می‌کند، می‌گوید ثبوت معانیها و تحققها بها، در واقع تفسیر این معانیها، موجدة لثبوت معانیها، قُصد خیلی لفظ قشنگی نیست اینجا و مناسب است حذف بشود کما این که این اصل نمی‌دانم مراد الآن اوّلش چون اینها کفایه یک نسخۀ به خط مرحوم آخوند دارد که در دست، یک نسخه‌ای که به وسیلۀ خود مرحوم آخوند تصحیح شده براساس آخرین درس‌هایی که ایشان گفتند تصحیح شده که این نسخه الآن دست نوۀ مرحوم آخوند هست و هم این چاپ جامع مدرسین هم چاپ آل البیت هر دوشان این در اختیارشان بوده، صفحۀ اوّل و نسخة الذی ؟؟؟ من نسخة المؤلف رمضنا لها بالاصل، همان نسخۀ اصلی است که خود مرحوم آخوند داشته نه نسخۀ مصحح. به هر حال در نسخۀ اصلی اینجور که در حاشیه می‌گوید مرحوم آخوند قصد را حذف کرده و آن هم بهتر است. حالا این موجدة لمعانیها فی نفس الامر حالا این معانی‌اش چی چی هست که به وسیلۀ اینها می‌خواهد اثبات بشود؟ یکی از ابهاماتی که این عبارت دارد آن این است که معانی صیغ انشائی چی است که به وسیلۀ صیغ انشائی آن معانی ایجاد می‌شوند. خب اینجا این را در فوائد بهش علی القائده پرداخته، در واقع اینها می‌گویند معانی صیغ انشائیه از سنخ اعتباریات است، ما بعد از ظهر عبارت مرحوم در فوائد را می‌خوانیم ولی یک تفاوتی بین مبنای مرحوم آخوند هست و مبنایی که آقای روحانی در منتقی الاصول به مشهور نسبت می‌دهد، آن این است که ما یک سری اعتبارات عقلایی و اعتبارات شرعی داریم، آن اعتبارات عقلایی فرض کنید ملکیت حالا ملکیت عقلایی، ملکیت شرعی، زوجیت، مطلقه بودن که متضاد زوجیت هست، این اعتبارات را مشهور می‌گویند صیغ انشائی کاری می‌کند که این اعتبارات شرعی یا اعتبارات عقلایی تحقق پیدا کند. مرحوم آخوند می‌فرماید نه صیغ انشائی یک اعتبار مُنشئ را ایجاد می‌کند. خود مُنشئ می‌تواند یک اعتباری داشته باشد و این اعتبار مُنشئ تعبیرش اینجا این هست می‌تواند منشأ انتزاع اعتبار عقلایی یا اعتبار شرعی باشد، می‌تواند، کلمۀ می‌تواند را دقت کنید یعنی حتما لازم نیست یک اعتبار شرعی اینجا وجود داشته باشد، اعتبار عرفی وجود داشته باشد تا این استعمال صیغۀ انشائی صحیح باشد. نه این کأن مالک حالا اینجوری تعبیر بکنیم، مالک وقتی می‌گوید که بعت، مالک بودن خریدار را نسبت به مثمن انشاء می‌کند، مالک بودن یک امر اعتباری است این به وسیلۀ مُنشا انشاء می‌شود. این مالک بودن ممکن است به وسیلۀ عقلا هم وجود داشته باشد، ممکن است وجود نداشته باشد ولی مشهور کأنّ می‌گویند من می‌خواهم کاری کنم که آن اعتبار عقلایی ایجاد بشود، یک اعتبار منشا اینجا وجود ندارد، مستقیما اعتبار عقلا یا اعتبار شرع هست که به وسیلۀ انشاء ایجاد می‌شود و این نتایجی دارد که حالا بعد در مورد آن نتایجش صحبت خواهیم کرد. اینجا تعبیر مرحوم آخوند این تعبیر هست می‌گوید که به وسیلۀ صیغ انشائیه معانی صیغ انشائیه در نفس الامر ایجاد می‌شوند:

«و ربما يكون هذا منشأ لانتزاع‏ اعتبار مترتب‏ عليه شرعا و عرفا آثار كما هو الحال في صيغ العقود و الإيقاعات.»

این ثبوت معانی و تحقق معانی به وسیلۀ صیغ انشائیه ربما یکون، یعنی نه همیشه، ممکن است منشاء انتزاع اعتباری باشد که آن اعتبار آثار شرعی یا عرفی داشته باشد. این در این مثال تطبیق بکنیم، ما در واقع یک ملکیت انشائی داریم که به وسیلۀ مُنشأ ایجاد می‌شود، این ملکیت انشائی می‌تواند ملکیت شرعی یا ملکیت عقلایی را به بار بیاورد که آن ملکیت شرعی یا عرفی آن آثاری برایش مترتب می‌شود. اینجا من باید عبارت را یکی دو تا توضیحی بدهم، یکی این که ایشان می‌گوید لانتزاع اعتبار مترتب علیه شرعا و عرفا آثار در واقع اشاره‌ای هست به آن اختلافی که بین مرحوم شیخ هست و مشهور. مرحوم شیخ اصلا اعتبارات شرعی و عرفی را، اعتبارات وضعیه را ایشان اصیل نمی‌دانند، می‌گویند آن آثار هست که حقیقت حکم وضعی هست، حکم وضعی بازگشت دارد به آن حکم تکلیفی، مرحوم آخوند عقیده‌شان این نیست، می‌گویند نه حکم وضعی که اعتبارات، اموری اعتباری از سنخ احکام وضعی هستند مثل زوجیت مثل ملکیت، مثل مطلقه بودن اینها منشاء یک سری آثار شرعی و عرفی هستند، مثل جواز نگاه کردن یا لزوم نفقه دادن و حرمت نگاه کردن که مترتب بر مطلقه بودن می‌شود. جواز تصرف در مال که مترتب بر ملکیت می‌شود و حرمت تصرف در مالی که از انسان منتقل می‌شود، اینجور چیزها. یک مطلبی اینجا در کلام مرحوم آخوند هست این مطلب خیلی مهم است و نیاز به یک توضیح مفصل دارد. آن این است که ایشان می‌فرماید آن امر اعتباری، البته اینجا که تعبیر امر اعتباری نکرده ولی آن معنای صیغ انشائیه که با صیغ انشائیه ایجاد می‌شوند آن معانی منشاء انتزاع یک اعتبار شرعی یا عرفی هستند، این شرعا و عرفا ولو مربوط به این مترتب علیه شرعا و عرفا آثار هست ولی اگر یک اثر شرعی بر یک اعتبار بار شود آن اعتبار شرعی می‌شود اگر اثر عرفی بار شود اعتبار عرفی می‌شود. ببینید ما یک اصطلاحی در مورد منشأ انتزاع داریم در اصطلاحات فلاسفه و اینها، آیا این همان اصطلاح تعبیر منشاء انتزاع یا تعبیر دیگری هست؟ آن چیزی که ابتداءً به ذهن می‌رسد آن این است که اعتبار مُنشاء موضوع هست برای اعتبار شرعی یا اعتبار عرفی، شارع گفته اگر کسی مالک انشاء کند ملکیت مشتری را من هم ملکیت مشتری را اعتبار می‌کنم، یعنی موضوع اعتبار ملکیت شرعیه، اعتبار شرعی ملکیت به وسیلۀ اعتبار مُنشا تحقق پیدا می‌کند. رابطۀ تحقق موضوع و تحقق اعتبار شرعی آیا رابطۀ منشاء انتزاع و امر انتزاعی است؟ یا چیز دیگری است؟ سؤال این است، ببینید ما یک سری مفاهیم هست می‌گویند این مفاهیم خودشان تحقق ندارند، تحققشان به تحقق منشاء انتزاع هست، مثلا فوقیت و تحتیت اینها اینجور نیست که در عالم خارج یک چیزی جدا از خود طرفین به نام فوقیت و تحتیت وجود داشته باشد ولی یک حالتی که در شیء هست آن حالت منشاء انتزاع عنوان فوقیت و تحتیت می‌شوند، می‌گویند وجود امر انتزاعی به وجود منشاء انتزاعش است، اینجوری تعبیر می‌کنند. حالا ببینیم آیا این مطلب اینجوری هست یا اینجوری نیست. دو تا بحث را که هر کدام در جای خودش باید به تفصیل بحث بشود به اجمال من اینجا اشاره کنم که در این بحث ما هم به خصوص یکی‌اش کاملا نقش جدی دارد، یکی این که اصلا حقیقت اعتبار چی است. این دو تا بحث کرد، یکی این که حقیقت اعتبار چی است. بحث دوم این هست که رابطۀ تحقق موضوع و فعلیت جعل چیست، که هر دویش از بحث‌های مهم اصولی هستند. اما بحث اوّلی که عرض کردم اعتبار. اعتبار را حالا من به نحو اجمالی عرض بکنم، مرحوم علامه طباطبایی اعتبار را اینجوری معنا می‌کنند که حد یک شیء را به شیء دیگر دادن، اعطاء حد شیءٍ لشیء آخر، در فرمایشات مرحوم اصفهانی هم این عبارت هست، اعتبار را اینجور معنا می‌کنند. این که حد یک شیء را به شیء دیگر بدهیم این خودش خیلی ابهام دارد یعنی چی حد یک شیء را به شیء دیگر بدهیم نیازمند به یک توضیحاتی هست. حاج آقا اینجا توضیحاتی می‌دادند، توضیحات مهم و اساسی هست در این بحث. ایشان می‌فرمودند که حقیقت اعتبار از سنخ حقیقت تشبیه است ولی توضیح هم دارد، ببینید ما یک اسد واقعی داریم، شیر واقعی داریم، یک موقع می‌آییم به رجل شجاع عنوان اسدیت را برش قرار می‌دهیم، می‌گوییم این اسد است، زید اسدٌ، این تعبیر اعطاء شیء حد شیء آخر مرحوم علامه طباطبایی در این مثال هم دقیقا تطبیق می‌کند که مثلا ما به اسد که شجاع هست بیاییم حد اسد را که شجاع بودن هست آن را اعطاء کنیم به رجل شجاع، به زید. در واقع آن تشبیه خودش اعطاء حد شیء لشیء آخر هست، ولی کأنّ تطبیق هم بخواهیم، یک موقعی شما تشبیه که می‌کنید، تشبیه ادبی می‌گویید زید کالاسد، کأنّ این اعتبار نیست ولی یک موقعی می‌گوییم زید اسدٌ به نحو با کاف تشبیه نمی‌آورید می‌گویید زیدٌ اسدٌ، کأنّ اسد را برای زید اثبات می‌کنید، به جهت این که می‌خواهید شجاعت او را تفهیم کنید، ما یک پدیده داریم به نام این که رجل شجاع را نازل منزلۀ اسد قرار می‌دهیم کأنّ رجل شجاع مصداقی از مصادیق اسد هست، این یک امر فرضی است، یک امر خیالی است، واقعا که نیست، آن که واقعیت دارد اسد واقعا اسد است ولی رجل شجاع که واقعا اسد نیست، پس بنابراین ما اسدیت را برای رجل شجاع فرض می‌کنیم، این فرض اسدیت برای رجل شجاع حقیقت اعتبار است، حاج آقا اینجا این توضیحی که می‌خواهم بگویم حاج آقا می‌دادند این بود از اینجا شروع می‌شود، حاج آقا می‌فرمودند که ما در اینجا یک امر غیر حقیقی داریم آن این است که زید اسد باشد، اسد بودن زید غیر حقیقی است، اسدیت وصف اسد واقعی است، رجل شجاع اسد نیست. حقیقی نیست بلکه اعتباری است، ولی اینجا یک امر حقیقی وجود دارد که منشاء انتزاع یک سری اوصاف حقیقی دیگر می‌شوند، توضیح ذلک این که خود فرض حقیقت دارد، اسدیت رجل شجاع حقیقت ندارد ولی فرض اسدیت برای رجل شجاع یعنی حقیقت دارد، ما فرض کردیم اسدیت را برای رجل شجاع، در طول این فرض ما دو تا عنوان انتزاعی تحقق پیدا می‌کند، رجل شجاع مفروض الاسدیة می‌شود، مفروض الاسدیة شدن رجل شجاع حقیقی است ولی حقیقی بودنش به حقیقت منشاء انتزاعش است، یعنی اینجور نیست که واقعا منهای فرض یک وصف حقیقی جدای از فرض تحقق، ولی به تبع حقیقی بودن فرض مفروض الاسدیة بودن برای رجل شجاع حقیقی است، اسد هم یک وصف حقیقی پیدا می‌کند، آن وصف حقیقی‌اش این است که اسد چیزی است که فرضش را برای رجل شجاع کرده‌اند، چیزی هست که فرض او را رجل شجاع را مفروضیت او را برای رجل شجاع اعتبار کردیم. ببینید حاج آقا اینجور اشاره می‌فرمودند، می‌فرمودند که یک موقعی شما ممکن است یک لفظی را به ازای این وصف حقیقی، یک مفروض الاسدیة جعل کنید، اگر فرض کنید مفروض الاسدیة را اسمش را بگذارید محمود، مثلا عالم، مثلا، بگویید زید عالم حمل عالم بر زید دیگر حقیقی است، حمل عالم بر زید دیگر مجازی نیست، تشبیه دیگر درش نیست، استعاره درش نیست، حالا این را داشته باشید، حالا بیاییم در عالم اعتبارات حقوقی، مثلا ملکیت را در نظر بگیرید، ملکیت از مفهوم سلطۀ حقیقی و تشبیه مالک به مسلط حقیقی ایجاد شده، ما یک نفر داریم که حقیقتا بر یک شیءای مسلط است، سلطۀ واقعی دارد، من نسبت به افعال اختیاری خودم مسلط هستم، سلطۀ حقیقی دارم، یعنی قدرت دارم که این افعال را انجام بدهم، قدرت حقیقی، سلطۀ حقیقی و تکوینی. یک کسی را که دو نفر هستند هر دوی اینها سلطۀ حقیقی دارند ولی ما می‌آییم یکی از اینها را یک سلطۀ اعتباری برایش فرض می‌کنیم، یکی‌شان را سلطۀ اعتباری برش فرض نمی‌کنیم، یعنی چی؟ یعنی زید را که مالک هست عقلا می‌آیند زید را مسلط اعتباری می‌دانند و عمرو را، آن هم از جهت تکوینی با هم فرق ندارند ولی در واقع عمرو را ما می‌گوییم مسلط نیست ولی زید را ما می‌گوییم مسلط هست، مسلط است یعنی چی؟ یعنی ما اعتبار می‌کنیم سلطۀ، اعتبار یعنی چی؟ یعنی فرض می‌کنیم که زید سلطۀ حقیقی دارد و عمرو سلطۀ حقیقی ندارد. البته روح سلطۀ حقیقی داشتن و نداشتن بازگشت می‌کند به این که به این فرض این است آن شخصی که سلطۀ تکوینی دارد ما از آن نفی می‌کنیم سلطۀ تشریعی داشتن را، یعنی آن را غیر مسلط فرض می‌کنیم، حقیقتش آن جهت است، یعنی جنبۀ سلبی‌اش است نه جنبۀ اثباتی‌اش است، آنش را حالا مد نظرم نیست. نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم این است کسی را که مفروض السلطنة هست، مفروض هست که سلطۀ تکوینی دارد، قدرت تکوینی دارد او را عنوان مالکیت برش اطلاق می‌کنیم، مالک یعنی مفروض السلطنة تکوینا، تکوینا وصف سلطنت است، کسی که ما سلطنت تکوینی را برایش فرض کرده‌ایم اسم این را مالک می‌گذاریم، پس مالکیت یک عنوان انتزاعی هست که از فرض سلطنت تکوینی انتزاع می‌شود و یک امر حقیقی است نه امر مجازی، یعنی حمل مالک بر زید حمل حقیقی است نه حمل مجازی، این نکته‌ای که می‌خواهم بگویم چون یک مطلبی مرحوم علامۀ طباطبایی ازشان مشهور هست که علم اصول دچار خلط بین حقیقت و اعتبار شده چون اعتبارات اصولی این اعتبارات از سنخ اعتباریات هست و این اعتباریات امور حقیقی نیستند، مقولاتی مثل تضاد و امثال اینها در اینجور چیزها مطرح نیست و از این صحبت‌ها مطرح فرموده. که خب این بیان اشکالاتی دارد، این بیان مرحوم علامه طباطبایی از جوانب مختلف اشکال دارد، یکی از جوانب اشکال این هست که آن مفاهیم اصولی و آن چیزهایی که در اصول مطرح هست مثل احکام، احکام امور حقیقیه هستند، ولی امور حقیقیۀ وابسته به اعتبار نه امور مجازی، این اشتباهی که اینجا رخ داده این هست که ما یک، در این مثال اسدیت که عرض کردم ما یک اسدیت داریم برای رجل شجاع، اسدیت برای رجل شجاع حقیقی نیست، ولی مفروض الاسدیة برای رجل شجاع حقیقی است و مفاهیم اصولی از این سنخ است شبیه مفروض الاسدیة است که برای رجل شجاع ما اعتبار می‌کنیم. ما یک لابدیت تکوینیه داریم، این که یک چیزی از چیز دیگر جدا نمی‌شود، لزوم تکوینی، لزوم معلول از علت، علت که بیاید معلول می‌آید مثلا. یک لزوم تشریعی داریم، لزوم تشریعی از فرض لزوم تکوینی تحقق پیدا می‌کند، ما کأنّ می‌گوییم که این عمل که شارع بر شما لازم کرده کأنّ چسبیده به شماست، از شما لاینفک است، به دوش شما گذاشته شده، آن چیزی که به دوش انسان هست به انسان چسبیده و از انسان جدا نمی‌شود مگر این که آن را انجام بدهیم که انجام دادنش به منزلۀ این هست باری را که بر دوش گذاشتیم از دوش پیاده می‌کنیم. لزوم یا وجوب شرعی که فرض لزوم تکوینی است منشاء می‌شود که آن عمل مفروض اللزوم شود، و مفروض اللزوم بودن یک امر واقعی است، ولو واقعیتش مثل واقعیت‌های دیگر نیست، یک مدل واقعیتی هست که با چیزهای دیگر فرق می‌کند، اعتباری است نه اعتبار، یعنی خود اعتبار حقیقت دارد، به تبع اعتبار، اعتبار امری است حقیقی، اعتباری غیر حقیقی است، یعنی ببینید اسدیت رجل شجاع، اسدیتش امر حقیقی نیست ولی مفروض الاسدی بودنش حقیقی است، نفس اعتبار که جوهره‌اش همان فرض و تشبیه و اعطاء حد شیء لشیء آخر و امثال اینهاست، نفس اعتبار هنوز حقیقی، نفس اعتبار یک حقیقی است، با نفس اعتبار یک وصف‌هایی به طرفین اعتبار انطباق پیدا می‌کند، تطبیق پیدا می‌کند و این مفاهیم هستند که، اینها مفاهیم اصولی مفاهیم انتزاعی هستند که منشاء انتزاعشان آن امر اعتباری است، از خود اعتبار که یک امری است حقیقی این عناوین انتزاع می‌شود. اعتباری که ما داریم، اعتبار گاهی اوقات اعتبار مطلق است، گاهی اوقات اعتبار مشروط است. ما یک موقعی مثلا حج را برای مکلف ممکن است بگوییم همین الآن شما واجب الحج هستید، واجب الحج ولو آن مفهوم واجب را فعلا همین کلمۀ واجب به کار می‌بریم عرض کردم حقیقت وجوب یعنی مفروض اللزوم التکوینی، حالا آن را فعلا در نظر نگیرید، ما برای، یک موقعی مکلف را همین الآن می‌گوییم واجب الحج است، یک موقعی این وجوب حج را بر یک قسم خاصی از مکلفین جعل می‌کنیم، یا در یک زمان خاصی جعل می‌کنیم، در زمان، وقتی که این عنوان مستطیع و در زمانی که این عنوان مستطیع برش صدق بکند، اینجا آن عنوان انتزاعی موقعی که این وصف تحقق پیدا کند، وصف استطاعت آن تحقق پیدا کند آن عنوان انتزاعی بر این شیء منطبق می‌شود چون اعتبار ما این شکلی است، اعتبار هم می‌تواند به نحو اعتبار مطلق باشد هم می‌تواند به نحو اعتبار مشروط باشد. ببینید من می‌توانم فرض کنم که خودم در روز قیامت مستحق الجنة باشم، الآن هم فرض کردم ولی استحقاق بهشت من در روز قیامت است، چون فرض من اینجوری است، من اگر فرض کنم که این حالا الآن وقت گذشته این را فردا می‌خواهم یک توضیحی بدهم که این در واقع شروع هست برای پاسخ دادن به آن اشکال دومی که بحث دومی که اینجا مطرح بود، ما بحث دومی که اینجا داریم آن این است که، یک بحث مهمی هم در اصول هست که من مکرر هم آن بحث را مفصل در جای خودش بحث کردم حالا در حدی که در این بحث لازم هست عرض می‌کنم فردا بیشتر توضیحش می‌دهم ما یک جعل داریم، یک امر کلی است، ما می‌گوییم خداوند گفته که الحج واجب علی المستطیع، یک امر کلی است، استطاعت خارجیت پیدا کرده باشد یا پیدا نکرده باشد این جعل شارع تحقق پیدا کرده، جعل کلی شارع متوقف بر این نیست که استطاعت فعلیت پیدا کند. خب سؤال این هست که استطاعت که خارجیت پیدا می‌کند ما می‌گوییم این وجوب حج فعلی می‌شود، فعلیت جعل که به اصطلاح مرحوم آقای صدر از مرحلۀ جعل به مرحلۀ مجعول منتقل می‌شود، این مرحلۀ مجعول چی است؟ چی می‌شود که، چه حادثه‌ای اتفاق می‌افتد؟ آیا تغییری در عالم تکوین ایجاد می‌شود؟ یا در عالم اعتبار چی می‌شود؟ به خصوص حالا در اعتبارات عقلایی را در نظر بگیرید که فرض کنید عاقلی یک اعتباری را محقق می‌کند، بعضی وقت‌ها اعتبار کننده موقع فعلیت اعتبار اصلا نیست، مثل وصیت، موصی می‌گوید اذا متُّ فهذا ملک لزید، اذا متُّ فهذا ملک لزید، وقتی که موصی مرده این می‌خواهد ملک بشود، چی می‌شود؟ موصی موقع حیاتش که ملکیت نیست، وقتی هم که مرده مرده، چطور ملکیت بعد از مرگ موصی تحقق پیدا می‌کند؟ مشکل این است، حالا من مثال را دقیقا به اینجا بردم، در خیلی از چیزهای دیگر آن اعتبار عقلایی که وجود دارد خود آن مُعتبِر موقعی که اعتبار می‌کند ممکن است آن موضوعش زمانی که من اصلا توجه ندارم خواب هستم، غافل هستم، ناسی هستم، اینها تحقق پیدا کند، از همۀ اینها عرض کردم روشن‌تر بحث وصیت است، در وصیت موضوع زمانی هست که من موصی مرده‌ام، چی می‌شود که با مرگ من آن ملکیت فعلی می‌شود، تحلیل حقیقت این در این بحث خیلی مهم است، و این برای توضیح این عبارت مرحوم آخوند نیاز داریم ما این را انشاء الله روشن کنیم. حالا من فردا اینها را توضیح می‌دهم. این توضیحاتش علاوه بر این که بحث مرحوم آخوند را روشن می‌کند مقدمه است برای فهم صیغ انشائیه و فهم حقیقت انشاء، در آن هم مؤثر هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد